

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0225

<http://hdl.handle.net/2333.1/d7wm37tt>

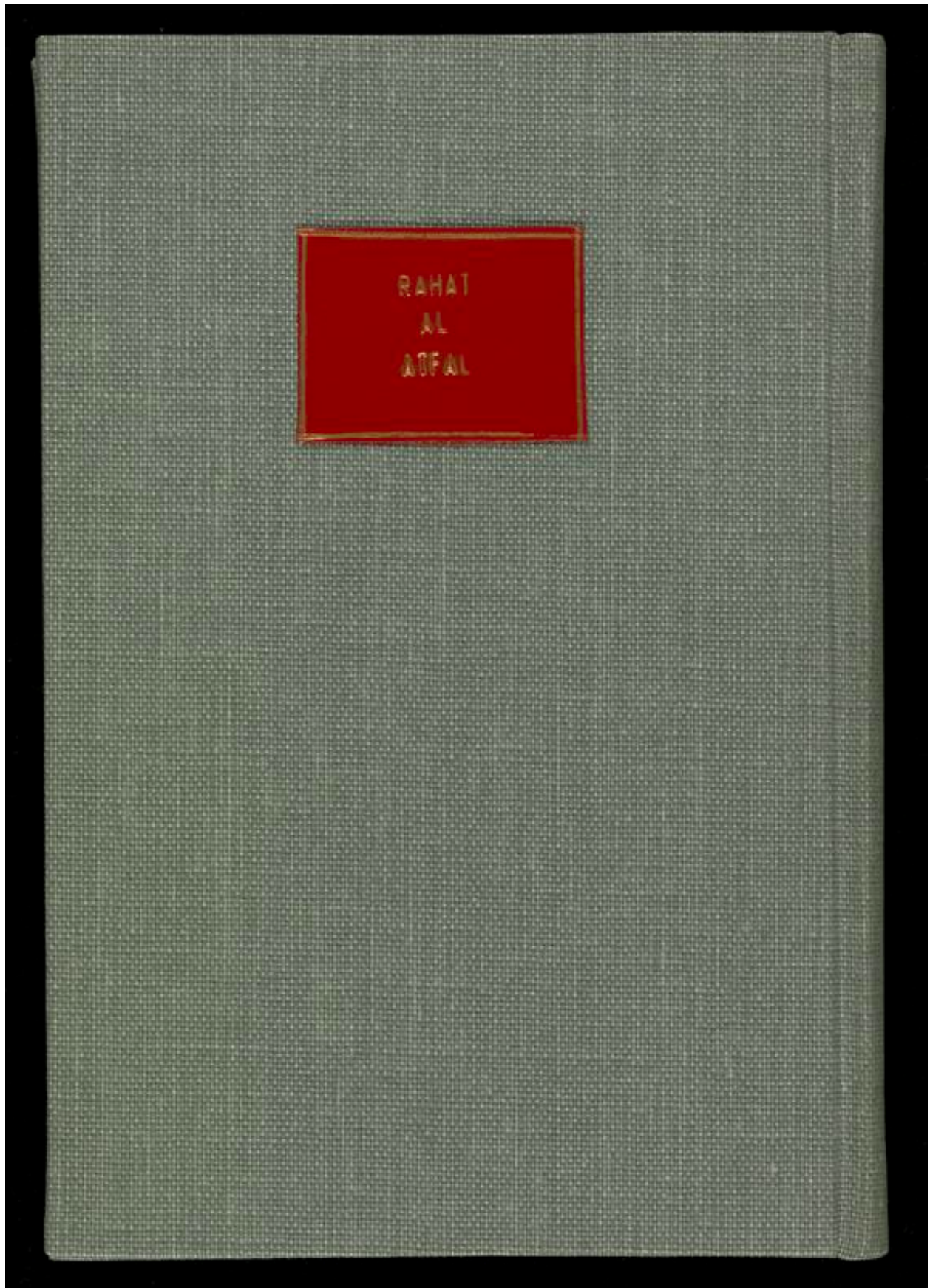


This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



Abd ul-Khâleq, éd.

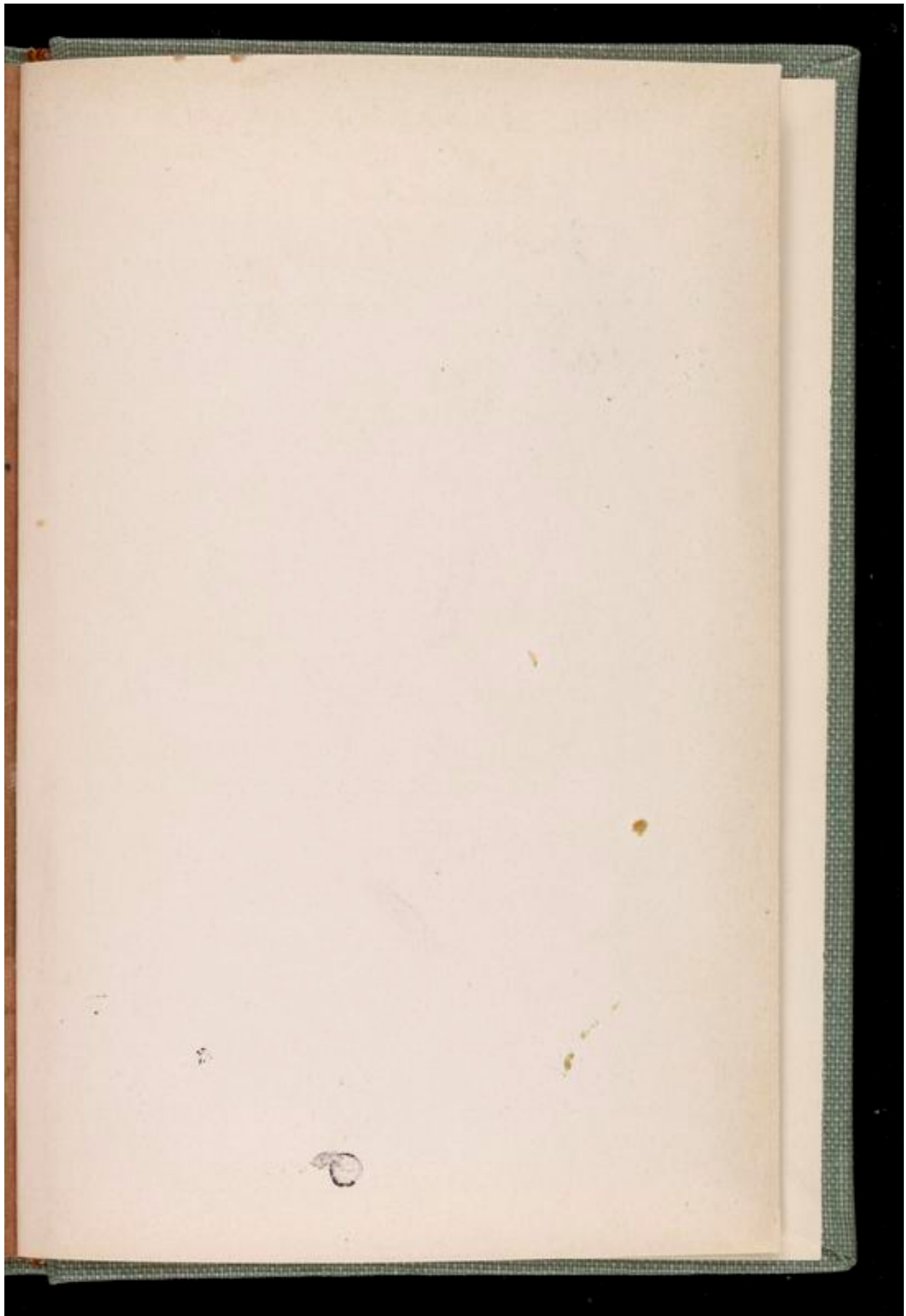
Râhat ul-atfâl

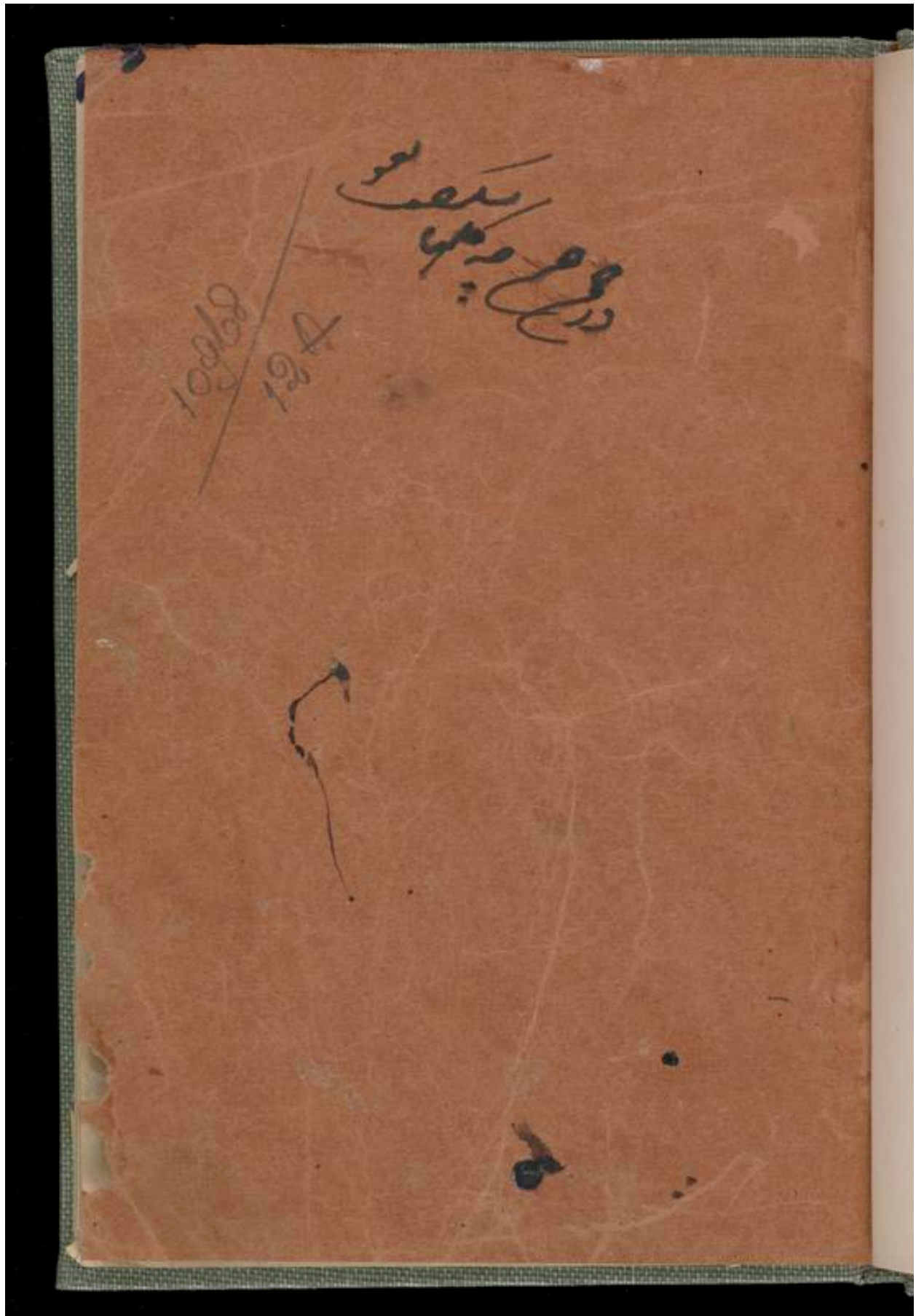
1902

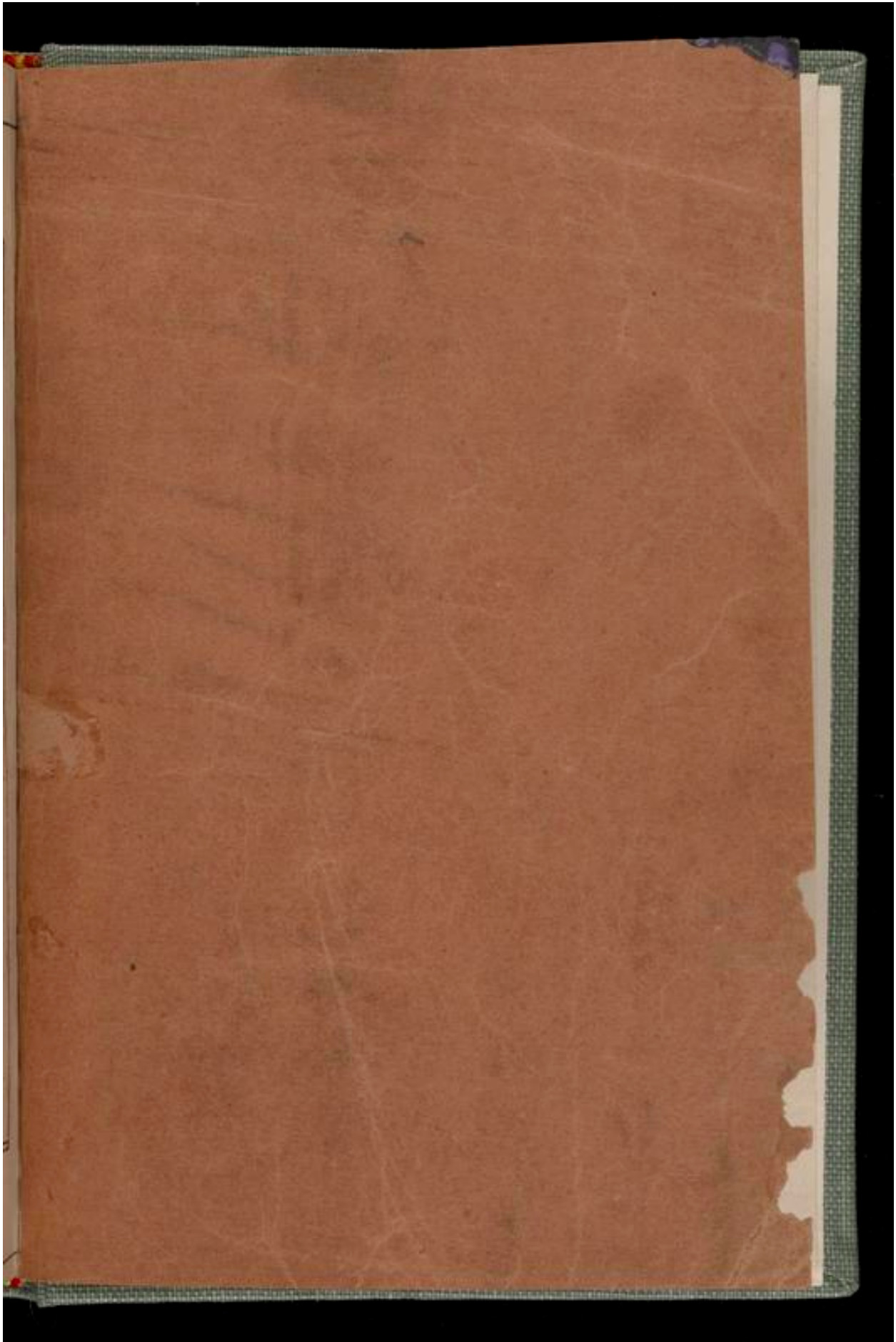
Abd ul-Khâleg, éd.

Râhat ul-atfâl

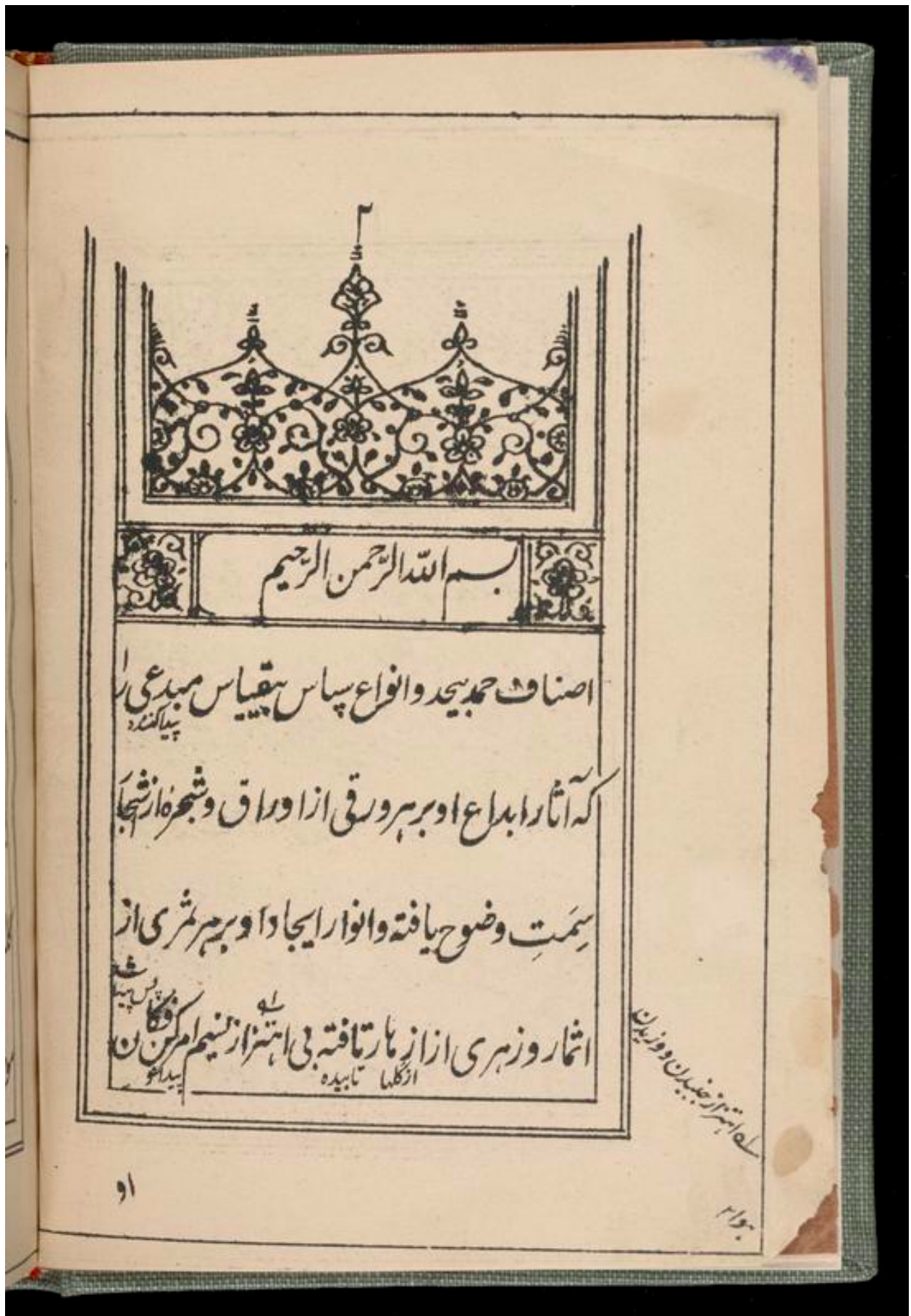
1902







چون بمواره ذات ستوده صفات
حضرت پادشاه اسلامپناه حادین حسین حضرت سید المرسلین
قبله عالمیا امیر الینب بنما صروف عیست وری مغربانوازی
بوده ویشا و سچو قتی از اوقا طفلی از طفل شاه و وزیر از امراض حکیم
و حصیه غیره خلاص نشده بناء علی هذا الطبکایه سررختا میرا ویرا
فرمودند که کتابچه مختصر حاو چند نسخه مکتبه از کتب طبایعی تقدیم تا
نمایند فلهمنا طیبیا حادق این از خطیرا از مبردار شد کتابچه نذر اتریت
معرض حضور بایر نور نمود و از رضو منظور شده اسم کتاب اجرت
موسوم گردانیده حکم چاپ فرمودند و در مطبع دار السلطنه
کابل زایور طبع پوشید
۱۳۲۰



او غنچین بنانی لب بشکر خنده نشود و غامیک شاید
و بی حکم و فرمان روی او دست ^{سرخ} تیرد کیش صبا
کلاه شکوفه از سر شاخساری نمی رُ باید تا سحاب قدس
آبیاری بستان روزگار نکرد و صورت کارخانه آفرینش
بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش
گلگون پیرالوان بر چهره مقدرات نکشد نوع و سانس
موجودات با شکل مختلفه و الوان متعدده منضمه
تحت بند

۴

ظهور جلوه نمود شعری کل شیء که است ^{تثانی} بتدل علی

انه واحد و درود نامحدود که ایزد معبود بام

یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدن

حکم فرموده سزاوار درگاه عرش پایگاه احمد محمود ^{سیت}

که خطاب ما ارسلناک ^{و فرستادیم ترا ای محمد که رحمت بر عالمیان را} الارحمه للعالمین مخاطب گریه

فرد گریه بودی ذات پاکش را سبب ^{شیرین} بتا ابد خویش

بودی و آدم غرب و صلوٰة ذاکیات ^{آل} مصححان

او که مضمون اصحابی کالتجوم بایتم اقتدریم باشند تیم

وجود مسعودشان را در ظلمت بیدای غوایت چراغ

سبیل هدایت گردانیده علیه وعلیهم السلام الی الیم القیام

اما بعد برای ذوالاعتدای ارباب فطنت
صاحبان بزرگی و بلند می خداوندان زیره کی و پیر

و اصحاب حکمت مخفی و محجب مانند که خداوند

یکانه که مدبر اینکار خانه و مقلب اوضاع زمانه است
تصرف بخشنده

از فیض بی منتهای خود سعادتمندی را مژده در ^{صه} توانا گردانیدن

اگیتی بسوط الیثد کند که براهیم مراحم ورافت بالتجام
واللتیام جراحات قلوب ستمیدگان پردازد
مصدق این مقال حال بیاون فال مظهر قدرت
آلہی رواج دہندہ سکہ شامی ذات حمید صفات
امیر ابن الامیر ابن الامیر حبیب اللہ خا
اریکہ آرای ہر سلطنت گردیدہ خطہ افغانستا
را بزور عدل و انصاف توشیح و ترنیں دادہ فرد
آراش دادن آراستہ شدن

جلوس شاه جستیم و گفت مالتف غیب پسر
فرغ بغز و بگو امیر جوان بخت: حمد الله جای را
بزار شکر و سپاس است بر امانی افغانستان و کاف
مسلمان بوجو سعادت نمود چنین پادشاهی غمخواری
که دقیقه از حقایق اوقات را بدون غمگساری
رعایا مصروف نمیدارد بناء علیها از کمال الطاف
و مرحمت که بر صغیر و کبیر از سن شصت یار یا تدبیر

که آنافانا جلوه ظهور دارد در غمخواری اطفال امیه
خلق از پیشگاه حضور بابرالنور فرمانی عزاصدرا یا
مشمول بر اینکه بر اطفال چهار مرض صعب ^{علاج} ^ج ^{دشواری}
عموماً عارض میشود و از عدم وقوف بر تدبیر
حفظ صحت و کمال بخیری مردم از اسلوب امر ^ج ^{طریقه و روش} ^{علاج}
مرض اکثر اطفال تلف میشوند اگر چه بمضمون آیه
کرمیه اذا جاء احلکم الاستاء خرون ساعته ولا یستقدرون
و اینکه نباید از زمان ^{امریات} ^{ان}

ثابت است از آنجا که عالم عالم اسباب است و علم

بر اعلیٰ مطلق نیست پس باید و شاید که طبیبان بایست بر
بر فخر است خداوندی
مداورد

خلافت میسر از روی تجربه و قیاس اقوال حکما و طببا
اندازه و برابری

مستقیمین و مقسّمین و مخترعین بر سائله که مشتمل بر قوا
قیاس کنندگان
تجرب کنندگان

حفظِ صحت ما تقدم و فواید امر علاج از ابتدای مرض

تا انحطاط باشد بوجه اتم و اتم شود نمایند تا عامه خلا
کم شدن
بماند و بماند

را تبذیر این امراض و قوف حاصل آید و بقوانین قوا

آن در حفظِ صحت و امر علاجِ کوششِ تام نمایند
از ربِّ بلیل که فایدهٔ جزین و جمیل مومیت نماید
بمقتضای فرمان قضا جیران غلامانِ سپیدان
عبدالرشید و محمد عظیم و احمد جان و محمد ابراهیم
بذلِ جِد و جهد نموده رسالهٔ حل و دی بر یک مقدمه
صرف کردن کوشش و توانایی در بر گیرنده
و آن فصل مرتب نمودیم تا فایدهٔ تام بر کافان حاصل آید
والله منفیض الخیر و الجود چون غرض از تحریر و تدوین این رساله
جمع و ترتیب کردن

رفاهیت و راحت اطفال است لهذا براحت اطفال

مسمی گردید هرگاه کلمات لفظ صریح و سرفه و حبش
لفظها و حرفهای

و حمیتا و حیک شمرده شوند و عدد یک که الف است

بحساب تبحی از ان وضع گرد و سال تاریخ تالیف
یعنی از جمع حبلن مکنند

این رساله موافق آید بطرز ایات بدین نحو نظم

مرض صریح و سرفه و حبش با حمیتا و حیک

جمع آیند و یک شود از ان کم پست تاریخ سال این

۱۱۳۲
۳۲۰
۲۲۰
۱۱۳۲

۱۲

مقدمه در بیان امراض و احوالیکه اکثر اطفال را
یعنی اول سخن

پیدا میشود و معالجه و تدبیر ایشان بدانکه چون بدن

و مزاج اطفال در نهایت لطافت و نازک است

باید که تعدیل آن در غایت اعتدال تربیت باشد
برابری سبب برابری پرورش

زیرا که مزاج اطفال شدید القبولند برای تاثیر هر اثر

کننده که بر و وارد گردد بسبب غلبه رطوبت

و ضعف قوی و نرمی اعضا که اوج صفت طفل
و ناتوانی قوت ایشان

را دور دارند از امور نفسانیه مذمومه مثل غضب و خفت
و ترس عظیم و بیداری بی نهایت و خواب بی غایت
بجهت آنکه اینها بر هم زن نشاط اطفالند و باعث بیداری
حال پس باید که معالج ایشان تامل نماید که در هر وقت
ایشان ^{علاج کنند ایشان} چه خواهش مینماید و از کدام چیز نفرت دارند اگر
آن چیز را که خواهش دارند و مضر حال و قال ایشان
نباشد از آن باز ندارند که باعث سرور و خوشی

۱۴

ایشان میشود و آنچه مضار و آل شان باشد از آن باز
دارند و نگذارند که بآن نزدیک شود بلامیت و لطیف
و بیاید دانست که هر یک از منفعت و مضرت بدو
قسم است یکی آنکه نافع بدن است ^{یعنی طبیعت عقل را خورسند آید} و دیگری نافع
به نفس و روح است اما آنچه نافع به بدن است و سلامتی
بدن است از اقسام بدی مزاجات که لازم است
پیدا کردن امور نفسانی به سبب لاقه که میان بدن

و نفس

و نفس است زیرا که اخلاق رویه طالع انواع بدی
یعنی فاسد و بد

مزاج است مثل سرعت غضب و دل‌آوری طیش
یعنی زود بهیشتن

شدید که طالع بدی مزاج جارسست و مانند ایستادن
کرم است

و نابودن قدرت بر سخن و دوست داشتن تنهایی

و ترس که طالع بدی مزاج با برداند و همچنین اخلاق
سر دست

رویّه حاصل کردند از عادتی که طالع آن مزاج است

آنند مثل غضب با وجود آنکه طالع مزاج کرم است

بدی مزاج گرم نیز طالع آلت در سنگا میگذشت
گرم باشد بسبب آنکه نوران گرمی و پراکنده شدن
در حرکت آمدن
آن خصوصاً در جائیکه اخلاط آماده برای گرمی بسیار
یعنی رطوبت
باشد و غم نیز طالع بدی مزاج حارست جهت آنکه
طبیعت مستقل میباشد و حاوی بر غذا و تصرف میکند
در غذا
بقدر لایق که باعث فساد اعضا نمیکرد و بقدر و
ولیکن استلای یا بدبران خشکی و عیس و یا برخواستن کت

روح بطرف باطن و بند شدن روح در آن که هر دو

مقتضی جفاف و تبدل اند که لازمه آنست عدم

تحریک قوای نفسانیه بسبب تحلیل حرارت غیر زیه

و پیدا شدن بدی مزاج سر دلمغمی است کننده قوا

نفسانیه بالعرض و بسبب عدم تحریک و حرکت یا اندک

پس ظاهر گردید ازین تقریر که تعدیل اخلاق حاصل میگردد

تعدیل مزاج بدن در حفظ صحت نفس از غضب شدید

و نگاه داشتن سلامتی طبع خود
از لرزاندن و سختی

که در دلمغمی صحت حرارت
در وجود انسان است

۱۸

و غیر آن از عوارض نفسانی که تغییر دهند حفظ

صحت بدن و نفس اند بسبب سحران و حرکت و فرط
در حرکت آمدن

حرارت تحسین اما غضب غیر شدید معین و نافع
در باد شدن عصبانیت بدن و روح

صحت مزاج است باعتبار اندک تحریک و انفعال
و بر تحریک و انفعال

حرارت غریزیه بیان دیگر آنست که چون طفل
یعنی آینه

از خواب برخیزد باید که آنرا بجام برند و یا آب نیم گرم

بدن او را بشویند و بعد از حمام شستن بطبیعت بگذرانند

که لعب

که لعب و بازی که مضر و ضد حال او نباشد ^{بدی رساننده افغان} ^{یعنی سحر}

و همسالان خود نماید تا مقدار یک ساعت یا زیاده که ^{که باجم در عمر بر سر کنند تا یک} ^{چهار ساله همراه در سال ۱۲}

باعث زیادتى تحلیل گردد و با کوچک تر از خود و یا

بزرگتر مناسب نیست زیرا که باعث آنست

که جمیع مایه القوه خود را بفعل نمیتوان آورد ^{چهار وقت و توانایی که دارد} ^{بسیب عدم}

قابلیت استعداد جانب ثانی اگر طفل باشد یا حیا

و شرم او اگر بالغ باشد و بعد از یک ساعت ^{طعام} ^{القدر}

شده یعنی اگر طفل خود را بدوید و یا
دی بیاورید و همراه بزرگتر از خود را
نیتواند از جهت عدم توانایی
و قوت خود

شده یعنی غایب از غذا که باعث
مرد و نادان می شود و
دلیلت او قوت بر ن
نمواند نمود

۲۰

خورانند تا که بدل آن چیزیکه تحلیل گردیده و باعث

بالیده گی او شود بعد از آن اگر بازی متدام نماید

آن نیانند و اگر خوابد بخوابد و بعد از خواب

بدستور آب نیکرم استحمام و غسل دهند و شربت لعل

و غذای مرغی دارند و بالجمله بحسب مقتضای زمان

و فصل و رعیت حفظ صحت بدن و نفس و نمایند و چون

بس چهار ساله گی رسد شروع بتادیس و تهذیب اخلاق

عده مراد از زمان فصل و رعیت
از اوقات است

و نعام

و تعلیم او نمایند بتدریج و چون بسن بهفت سالگی رسد
سبق و درس آموختن ^{درجه درجه آنکه بخواند بیگفته}

تا دیب او را زیاده نموده او را به معلم و مؤدب ^{حسب} ^{ادب و تعلیم} ^{ادب مؤدب} ^{ادب مؤدب}

ادب و خلق سبک و عالم لایق حال او سپارند تا ^{اورا}

ادب و مکارم اخلاق و آداب ^{اخلاق پسندیده و نیکی} ^{طریق در و نش} ^{سلوک و معامله}

باید و مادر و استاد و ذوالحقوق و اقربا و عزیزان ^{صاحبان این} ^{خویشان} ^{و دوست}

و اقربان و از خود بزرگتر و کوچکتر بطریق سلام و کلام ^{و همسران}

با هر یک و سایر آداب محالست و مشی و غیره ما چنانچه ^{یعنی دیگر اطوار نامی لایق} ^{شستن} ^{در حرکت کردن}

طریق پسندیده و نش

منه بیا طبیعت شان
خود نوی شیوه و فضائل
خود دفع کنند
۱۲

اورا کم نمایند و ریاضت و تحمل مشقت و نادوس

بار تکلیف ادا و بیوقوفی

و تعلیم اورا بیفزایند تا آنکه بس رفاق و شرع رغبه رسد

تیبیلی «۱۱»
معنی بالبدن

که قریب چهارده ساله کیست و در سن چهارده

و پانزده ساله کی که سن بلوغ است باید ریاضتی معتدل

اولا لازم گردانند جهت تحلیل اندک رطوبتی که در مزاج

تری زاید که موجب سستی
خود «۱۲»

آنست و انعامش حرارت و تصلیب و تخفیف اعضا

سختی «۱۱»

که میچگونه ترک نماید آنرا اگر تساهل و اسهال و زردی

یعنی ریاضت «۱۱»
کافی و پاک نامزد «۱۱»

و تو بخ تمانید و مزاج اطفال درین اوقات حار طریب
سینیت ۱۲ گرم ۱۲

میباشد و مراتب آنرا پنج مرتبه قرار داده اند چنانچه

در مراتب اسنان ذکر یافت چون امزجه و قوای

ایشان ضعیف می باشد اکثر ایشان را الاحق قنیه کرد

پس باید که به خولایق و طرز موافق بعلاج آن پردازند

فصل اول در امراض سر و از جمله امراضی که

کثر ایشان را عارض می گردد از امراض ^{خفیه} الریه

معنی زیاد شود و در این
من گاه ریاضت نماید

سنگ از جمله اقسام مضایحی
یکی از آن بنده شدن بجار
در سنگ ای مرغ و رایجا
آن سیر و قنیکه را بهای
دماغ بند شود بواسطه بالا رفتن
جارات روح نفسانی
خود عقل نمایند پس بهوش
میشود طفل و مسکین و بیچاره
۱۲ روح

شیطان که جن باشد و جنس او ان
الله و خوف منس و ادان

ريح الصبيان است که آنرا ام الصبيان و فرغ الشيطان
یعنی مادر بچه مادر
و ام شیطا طین نیز گویند و بعضی این را از اقسام حم
و مادر جن
که بفارسی میرگی گویند دانسته اند مطلقاً و بعضی
اند که صریحیت که باتب سوزنده باشد و بعضی
اند بآنکه اگر آن حالت متواتر و پیهم واقع شود آنرا
ام الصبيان نامند و الا یرج الصبيان و بعضی غیر صریح
و مثابه بصیر دانسته اند علامت آن آنست که دفعتاً

ایشان را حاضر گردد و بهوش افتد و دست و پا
 ایشان پجیده گردد و چشمها بر گشته کف بردمان
 و بالجملة چون بهوش آید گریه بسیار نماید و پستان
 و قلق و اضطراب نماید در صورتی که سبب علت قو
 نامی و بیانی
 باشد و الا بحالت علی آید و یا قریب بدان باطل
 مانده کی پیشتر سبب آن روح غلیظی است که در سر
 باشد و یا باد
 ایشان جمع شود و استخوان سر ایشانرا که قحف نامند

منتهد در سازد بخو که در زهای سترشون آن کشا
 دراز و کشیده شده ^{بجنگلی} ^{جبارت از دغاها و دراز}

گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات فضول که مختص
 ضد شایسته ^{مستند}

در بطون ایشان است که صعود بدماغ ایشان بخار
 بالا میشود

و نتیجه رداوت باعث این حالت میگردد و اگر
 بدی فاسد شدن ^{یعنی باعث مرض صرع و بیوشی میگردد}

آن کمتر است با صلاح و تدبیر آن پردازند و در شفا
 یعنی فساد شیر ^{جواب دهند که مصلحت}

یابند و الا بلاك میگردند علامت نوع مهلك است
 و اگر نه می میرد ^{مستند}

که زود زود پی دینی آید و هر دفعه صعبتر از دفعه اول

مراد از بطون شکم و معده
 باشد نیز بخارات از آن خارج
 سر بالا میرود و در دماغی باقی
 مانند میگردد

۲۸

و بسبب کثرت ماده آن و امتلا^ی جمیع بطون^۴ دماغ
 عبارت از فضای^۵ دماغ^۶ است
 و علامت صحت شدن آنست که دیر دیر آید فضا



ثانی سهلتر از اول این دلیل قلت ماده و تحلیل

آنست علاج تدبیر ما تقدم آنست که بعد از غده
 تصرف قیامه کردن پیش از پیدایش مرض^۷ افلاک

منخره سرع العفونت مانند شیر و مثل آن و تخم که از
 بخار آنستند

اقسام بدیهی است پیری معده و از خوف و غضب
 از اخطا فاسده

و غیره امور نفسانی و جای وزیدن بادهای سخت
 چیزیکه غیر تعلقات^۸ است

اجتناب

۲۹

اجتناب نموده محفوظ دارند و از قبض طبعیت آن
دور نمایند

یعنی شکم او بند نشود

با خبر باشند و در هر ماه چندیدتسریو مانند و عود
باین حیوان قریبی است

صلیب در گردن او آویخته دارند نزد وردان جا

گفتای دست و پا را ببالند و بازو ها بر بندند و

نگذارند که اضطراب کند اگر بزودی از این بند

با فاقه آید بهتر و الا اگر بطول انجامید و با قوا تر کرد
شفا یابند

ملاحظه نمایند که آثار غلبه کدام خلط ظاهر است بحسب آن
موافق

خلط غلیظش خون یا صندریه
یا سودا یا بدست هر جا که خلط
پادشود ازین پندار بر دل بخود

۳۰

تدبیر نمایند مثلاً اگر آثار غلبه صفرا باشد از تب محرق
سند

و تیزی و گرمی پوست بدن و تنگی نفس و خشکی لب
یعنی اگر متنی سینا

و غیره عوارض دریا بند و تب بسیار آن کوشند بادویه
نیز

و اشربه و مسعوطات و ضحادات و اطلینه بارده بر سر
نوشیدنی
دور کوفه بخورند ضحادات بخورند و اطلینه بارده بر سر

و تلین لطف آن بشیافات و ضحادات بر شکم
نرم و تلیم و اسهال
مثل شکر قند

و خوراندن آدویه مله مستهلک مانند آنکه مله و خورند
نرم کنند

خطمی و تخم خبازی و عنبر الثعلب و اصل سوسن مقش
خبرین بود پیرست می از این مقش

بنام

بنگورده و پرسیاوشان و شاهپره و چ کاسنی و مخمر
کاسنی و گل سرخ و عتاب و سپستان و برگ گل و زبانا
و برگ سنبل و برگ بقدر لایق چو شایسته و ما
صاف کرده و مغز قلوب و شیر خشک نیز بقدر ضرورت
در آن حل نموده ثانیا صاف کرده و روغن بادام
شیرین چکانده نیم گرم کرده بخوراند بهترین غرض
دماغ و شیدان شیر شیر دهند مسهل بتاریک
طالع

و چند قطره در بینی آن و تیر خرقه بشیر تر کرده بر تار
یعنی دوشیدن^{۱۸} پارچه^{۱۹}
آن انداختن و یا تراشته کد و بر سر او گذاشتن و روغن
کل یا مسکه که بآب زده باشند بر بدن مالیدن
چته از آله تشنج مفید عموماً در هر وقت بهترین ملین^{۲۰}
دور کردن^{۲۱} است
برای ایشان بعد از آن سهل مطبوع مذکور منفر فلو^{۲۲}
از جوشانده که گفته شد^{۲۳}
و شیر شست بار و روغن بادام هست و اگر علامات^{۲۴}
علیه بلغم معلوم شود^{۲۵} تشنج^{۲۶} آن کوشند زیرا که انیم^{۲۷}
زیادتی^{۲۸} برآمده^{۲۹}

عقله مثل بیدی از تشنج
وزبان و تنی و کالی بدن ناچار
و تشنج و بسیاری خواب کنی
واس^{۳۰}

از بلغم بیشتر واقع میگردد بسبب غلبه آن بر مزاج
ایشان دوائی شدید لمنفعت در آن صنعت که کاکو
نامند و جندیدستر و غود صلیب و پودینه و زیره کرمانی
است اجزای مساوی و نیز زیره و جندیدستر و صفت
هر سه برابر مفید با جمله هر کدام مفرد تا و مجموعاً که مناسب
وقت و لایق دانند نرم سوده مقدر سه حبه در شیر
مرضه که شیر دهند است حل کرده با و بخورانند

۳۴

واگر کمی از آن در شیر حل کرده صاف نموده نیم گرم
یکد و قطره در بینی و گوش او چکانند نیز مفید فوراً
بافاقه می آید و مالیدن جندیدستر و عود صلیب
و اندک مشک در هم ساینده با شیر مرصعه یا آب گرم
مخلوط نموده بر دوشقیقه و ناخن های دست و پا
و درون بینی مالیدن و نیز اندکی خوراندن نفع
کلی دارد و بادویه مشروبیه و ملینه و شیا فاتیله
دانه های خوشبختی ۱۲ جلاب نرم کنند ۱۲۵

مخبره

۳۶

معمول شکر محلول در آب نیم گرم که در آن لاغویه

جوشانیده باشند و یا بدل آن بمقدار مناسب خورند

فایده دارد و در بسنی او شان بویانیدن صبر

و زعفران تا آنکه عطسه آرد و در نخیل سر که بر آهین تفته

و یا سنگ تفته و بخار آنرا بدماغ رسانیدن و از آن

بهر ضرر دل ساینده در سر که خفسانیده است که بر تن

تفته ریخته بخار آن بدماغ آن رسانند و سبتن باو

لاغویه کوی که فرایسون نام
پیدا زنده ۱۲

علاوه بر این که در قوی و در نخیل

کلیه شکر است و یا سنگ تفته

پیش از این که بدل آن فرایسون

که بنیان فالاسی کند نامی
کوی باشند پیدا زنده ۱۲

دنگ

و نمک گرم کرده بر سر آن و اصلاح حال شیر دهند
از اشیاء بخار انگیز و مولد بلغم واجب لازم دانند
پیدا کنند ۱۲۵
فصل ثانی در سرفه است بدانکه سرفه اطفال
چند نوع است یکی بسبب رفتن دود در خلق ^ج علل
آن نبات شکریه یا ترنجبین هر کدام که مناسب
وقت دانند لعوق ساخته استعمال نمایند و بسیار
باشند که همان لحظه شیر شیر دهند خورایندن کفایت

۳۸

دویم آنکه از رفتن گردد و غبار بخلق عارض گردد و علاج

آن خلق و سینه را بروغن های مناسبه مانند روغن ^{سرفید} ^{بنفشه}

و بادام چرب نمایند اگر غذا خور باشد از غذیه چرب ^{بج}

بخوراند و شیر غره نماید ^{سوم} آنکه از خشکی و درشتی

پنجه های شش که قصبه نامند بهم رسد علامت آن ^{ثان}

سرفه خشکست و ملاقات دود و غبار علاج آن نیز ^{رسیدن}

چرب کردن خلق و سینه است بروغنهای مناسبه

سوم را در از غنای یک یک کاف
تبر را بچین گرفته در کلو سینه
باز کار نموده پس بنید از اندام

۳۹

و موم روغن و لعاب بدن نه بیکرم با قدری نبات خوراند

واغذیه وادویه مطبوعه استعمال نمودن اگر صفاوی باشد
غذا و دوا و ترک کنند

آب شاه توت یا رب آلبالو اگر غذا خور باشد پیش از غذا

تناول نمودن و شیر دهنده آنرا اغذیه وادویه دفعه
خوردن

صفا بخوراند و اگر حاجت به تنقیه باشد مسهل بداند
یعنی جلاب

چهارم آنکه از بسیاری رطوبت بهم رسد و این
ترقی

اطفال را عارض میگردد و در اکثر باز کام باشد و لند
پیدا میشود
رفتار آب از بینی

له از نیم خوشه فوس همراه
با یک انوار جوش داده

۴۰

جمهور اطباء همین قسم را در امراض صبیان ذکر نموده اند
الکثیر

وز کام را با آن یکجا بیان کرده علامت آن نزول
فرز و آمدن

رطوبت از بینی است علاج اگر سرفه بی نزله و کام

جهت پنجه باد طبع غنابستان و اصل سوس
جوشانده

و بنفشه و گا و زبان و زوفاء و ابس و پرسیاوشان
خشک

و تویزیدانه سه روز بخوراند و بعد از آن بر همین طبع
جوشانده

اگر طبع آن قبض باشد مغز فلو و شیر خشک کمی حل
شکافانده

نموده

۴۱

منوده با اندکی روغن بادام بخوراند و اگر مغز قلوب
عمل نماید و یا طفل آنرا بخورد برگ سنا و کی باد وینه مذکور
طبع منوده بخوراند و بر سینه او قیرونی که از روغن بادام
جوشانده ^{۱۲۰}
و موم ساخته باشند چرب نمایند و قدری بشیم سفند
بگیرند و بر دود چوب گز بدارند که اثر دود در آن بخور
حاصل گردد پس آن شیم را در سینه آن بندند که دائم
بست باشد و شبانه روز دو مرتبه شیم را بدود چوب بگویند

عنه قیرونی مجرب است
در سینه

۴۲

تجدید نمایند و سنگام سردی هوا خصوصاً سحرگاه
 نوین ^{۱۲} وقت ^{۱۱}

مُحافظت نمایند که هوای سرد و بقبضه ریه که نتیجه با

شش است نرسد و از سخن گفتن بسیار باز دارند

و جذبه سرد تر بر منجر بن سینه و بنا گوش و شقیقه و کف دست
 بسورخ ^{۱۳}

و پای او بماند و آب سرد مطلقاً نخوراند و اگر برده ^{۱۴}

در طوبیت بسیار غالب باشند کمی غسل نماید ^ج
 تری ^{۱۵}

منوده نیکرم کرده بخوراند و اگر از اینها کفایه حاصل
 نگردد ^{۱۶}

نگردد

۴۳

نگردد گاه گاه انگشت را بعمل آلوده و ایارج فیکرا که
مجون است ۱۱

نسخه آن در قرابادینات مذکور است بر آن پاشیده

برنج زبان آن بمالند تا رطوبت سینه آن خارج
تری ۱۱

بقی و منفعتی درین باب بسیار است بشرطیکه

آن که بلغم است نضج یافته باشد و قی باسانی آید
پخته شده باشد ۱۱

خصوص که سبب سرفه نزله باشد و این دو اسرار
یعنی طوبیت از طرف سحر لقی صید رنجیده باشند ۱۱

ایشان را بسیار مفید است صمغ عربی کثیرا منجمد
یعنی بسیار نفع رسانا ۱۱

سنبل الطیب را چینی
آن
سایه حبیبان
آن
اسکرون
آن
عسل صاف
کوفته
سوز
آن
نفوذ سازند با هم
و غلظ
کرده بکوبند
۱۱

۴۴

رُب سوس قذا از هر یک بقدر حاجت نرم کوفته
شش نخود^{۱۱} ال

سارند و با شیر شیردهنده حل کرده بخوراند و لغا
لقد نخود^{۱۲}

بزرگتان با عسل باقند نیم گرم بسیار مناسب است
غرا^{۱۳}

و لعوق و شربت تخم زوفانرا شتر تمام دارد و بهترین
اغذیه
غلا^{۱۴}

ماش و برنج بشیره بادام و چلا و با ماش کم روغن بختیه

بخوراند و شهاب خوب سرفه در دهن ایشان گذشتن
گول^{۱۵}

و خور ایندن جبه سفید که در میان سیاهی چشم سفند

میباشد

له صفت لعوق زوفان

نصف انشک در دم می خورد

در دم می خورد و با شیر

بسیار مناسب است

و لعوق و شربت تخم زوفان

بسیار مناسب است

و خور ایندن جبه سفید

در میان سیاهی چشم

سفند

۴۵

میباشد بگزیند و خشک نموده باینات بسایند و در شیر

دهنده حل کرده یک حبه تا دو حبه با و بخوراند و مکی
یک حبه تا دو حبه

بقدر دو حبه بوقت خواب با و بخوراند و هنگام سحر
دو حبه

یا صبح حلوائی مغربا دام و یا حلوائی چهار مغرب بخوراند

که سرفه کهنه را زایل گرداند و سینه را بموم روغن
دو حبه

بخوبی که مذکور شد گرم نگه دارند و چون سرفه بانزله و
نفسیکه گفته شد

زکام باشد باید که آب گرم بر سر او بسیار ریزند و بگو

له معنی بپایند ز بختیاری
و هم از بیسی ناب آید

۴۶

سحر که وقت حرکت زلزله است حلوای باد اعم عملی باد

نخورانند بنا بر بند شدن سوراخهای پوست سبب

سردی هوای سحرگاه و توجه گرمی بدن بدرون و آ

کردن ماده یعنی سبب آنکه از آن زکام و زلزله پیدا

شد و او را پوشیده دارند و باید دانست که در سفر
بجایه دستار

اطفال هر چند لغمی باشد شیانیکه بسیار گرم خشک باشد

استعمال نباید نمود خصوصا که با آن حرارت متب

عنه من زیاد ام نهین بخور
کرده را در کند له سیانده
عمره عمل صاف ملایم
بر قدر که خواننده

که درین

۲۷

که درین وقت تمامی بهت مصروف بر فضیحه ماده وارزیده
بخت

حرارت باشد و بسیار باشد که حرارت تب بلغمی

که سبب سرفه باشد تحسین بر دوا احتیاج تبدویر دیگر

نشود و در سرفه بلغمی یا تب این دو اشیاست بهدا

سود در در سره سی بابین بدین وزن که کاغذ خالص باشد
پنج ساله بود مقدار

اجعل سوس مقشر غناب کل نقشه کل کا زبان از سر یک بعین
نیم شمال پجده نیم شمال می شمال

بگیرند و بخورانند و هرگاه نرم و شستن طبع مطلوب باشد شیر خشک

یعنی شکم بند نشود. چنانچه
حاصل شود صاف کرده بخورند و هرگاه طفل خورده تر

آب که در قوراشند

علاء داریان بنی کهنی
چای خوری آب خوشداد

۴۸

بود دوسه قاشق نخوراند و از ترشی و چیزهای تر بیا

و گرم بسیار پرهیز دهند مگر شیر خشک بدست نیاید

منغز قلوب در آن حل کرده با قندری روغن بادام

هشت قطره

چهار مثقال

نخوراند و تسهلات دیگر اگر مضرانند و حبس کارا

مندیله مادمای قویست

سنگی که نسخه آن نیست کار اسنگه یک نخود و قند

یک نخود مغز بادام تلخ یک نیم نخود صمغ عربی یک نیم نخود ریون

خطائی دو نخود افیون شش نخود نرم کوفته بخیه بقدر

۹۴

حب با ساخته ازد و حب تا نه حب شب از روزی
بدهند سرفه اطفال را بسیار نافعست بنابر آنکه سرفه را
آرام میکند و بواسطه تریاک بیوشی می آرد و سبب
خواب ایشان میگردد و بسیار است که در سرفه بلغمی
اکثر ناهمان ادویه بسیار گرم و خشک ^{بسیار وقت} ~~مُحَفِّف را~~
استعمال نمودند و بسبب تحفیف رقیق و تغلیظ آن
^{خشک کرد} ^{آب کین} ^{بسته تریان} ~~مُحَفِّف را~~
ضیق النفس و بعضی را تب محرقه بهم رسیده و بعضی را ^{سوزده} ^{پیدا شده}

ورم شش با تفتحه نطحال که در اصطلاح اهل هند بدیه مشهور است
و کم که از در دلی پیدا میشود ۱۱

عارض میگرد پس احتیاط درین باب و حبست است باید

دانست که در علاج هر مرض و ناخوشی هرگاه طبیب بود

و یا غیر مثل تجربه کار و زنان عاقله صاحب تجربه اولی باشد

علم خود را بر مرض بیار دثانیاً هر آنچه مناسب و لایق بود

از دوا و غذا خواه از روی تجربه بود خواه از قرار ستم

کتاب جمل آزند و هرگاه طاقت معلوم کردن نداشتن

مرض رانده شده باشد اگر طبیب بود و یا غیر و یا زن
کهای مرتکب امر علاج نشوند و اقوال زنان بی عقل که خود را
صاحب تجربه میدانند از درجه اعتبار ساقط زیرا که
ادویه ایشان زهر است دارد مانند قوتیای هند
و جمالکوت و مردار سنگ و نظایر اینها **فصل سوم**
در حصه و خدری و حمیقایدانند که حصه بفتح دانه ما
سرخان در چپک و باد آبله
سرخ متفرق است باندازه ارزن میشود و بکار

۵۲

سرخکان نامند نزد قرب ظهور او ابتدا آما س کرد
نزدیکی ۱۱ برآمدن ۱۲ اول درم

سرخ خفیف ^{۱۱} الحجم پدید آید مانند قرص بر غایت بشارت
سبک جسته ۱۲

ایک خورده کی نامند و بعد از ظهور ورم همانجا

دانه ناپدید آید و ماده او خون صفر و سیست ^{۱۱} خا
یعنی صفر همراه خون یکجا میشود ۱۲

و سیست که پخته نمیشود و وریم نمیکند و سنگام به شدن

خشک ریشه از وی جدا شده میریزد بلکه ابتدا
سبوت

پدید آید و پس از آن حصیه ظهور نماید و جدی

بالضمة

بالفتح والضم دانهای بزرگ است بمقدار عدس بلکه
زبر پیش

کلاتر از آن پخته میشود و ریم میکند که بفارسی آبله خوانند

و تقدم تب درین نیز لازم است علامت تب تب
و پیش بدن تب ۱۲

و جد ری در دپشت است و خارش بلنی و سر
و آبله چپک

چشم و سیلان اشک و در و سر و در خواب تب سیدن
اجاری شدن اشک از چشم ۱۲

و در پوست بدن سوزش و خارش دایم دریافتن باد

که بعضی را شرفه و در دگوشش و تنگی نفس و گرفتگی

آواز نیز عارض شود با بجه هرگاه تب بدین قسم ظاهر
شود حکم باید کرد که حصبه یا جدری پدید می آید خا^{صه}
در موسمی و فصلی که ظهور آن عام باشد و فرق در^{بر آمدن}
حصبه و جدری آنست که تب حصبه گرمتر و تیزتر
از تب جدری و در دپشت در روی کمتر و نا آرا^{می}
بیشتر میباشد و ایضا حصبه دفعته بروز میکند و آبله
اگر زودتر برآید در سه روز و الا در یک هفته و حصبه

نسبت بجدری رداءت دارد خاصه که اگر سیاه
بدی

و گد و نفش باشد و دیر براید و غشی و اندوه مفرط
بیز ۱۲۵

ممنک باشد و کذا لک آنچه دفعه غایب شود پس
کشنه و بچنان ۱۲۶

افتد و بدستور آبله پهلودار بهم پیوسته و کثیر المقدار
سیاه اندازد

و بر سینه و شکم بسیار براید و دیر نضج بود و تخمین
چند نفع و آب گیرد ۱۲۷

از جدری تراوش کنند و یا ابتدا آبله براید لیست

اگیر و نهایت بد بود و اگر بعد بر آمدن آبله تب است

نشود نیک نبود و بهترین و اسلم ترین علامات در ابله

و حصه آنست که نفس بر جای ماند و شعور بر حال
^{اواز ۱۲} ^{آگاهی ۱۲}

و میل بخدا و آب برقرار باشد و انتباه تولد این
^{آگاهی ۱۲}

در صبیان بنا بر جوشش خونت بر سبیل طبیعت
^{اطفال ۱۲}

بواسطه پختن خون خام چه خون طفل خام و تر می باشد

و تغیر در آن لازم و ممکن نیست که چیزی گرم و پخته
^{یعنی جوشش}

شود و از حالی به حالی بگردد بی آنکه جوش زندانیجا

که کود

که کودکان را نزد پختن خون بواسطه جوشش او شورند که

ظهور میکند در اکثر و نادرست که خون بجوشد و پخته شود
می باید

بر نظام چیزی از شور پدید نیاید بی عارضی مانع البرز
سجاری بدون جوی^{۱۱} که منع بر آمدن
کند^{۱۲}

تنبیه هرگاه تب خصبه و جدری و بروز آن در ولایسی
بیدار گردن^{۱۱}

عام شود و اطفال بسیار بآن گرفتار آید پس تدبیر حفظ

صحت آنست که اطفال را از اخذیه و اشربه بامسه
خوردنی^{۱۱} نوشیدنی^{۱۲} تشنگ

و تنقلات آن باز دارند و از آنچه سبب احتراق
خوردن^{۱۲}

خون گردد از حرکات بدنی و نفسانی نیز محفوظ دارند

مثل صحت و ریختن مثل ترس و خوف و شفقان ۱۲

و بدن را از اخلاط زاید پاک نمایند مثلا اگر تغیر در بدن
فنا

بجسب کیفیت یا کمیت احساس نمایند و با خراج
گرمی زیادتی مقدار را دریافت کنند ۱۳

و اصلاح آن کوشند بحجاست یا ارسال علق اگر
چنانکه جو

طفل شش ماهه زیده باشد ز تو بشانند و الا بحجاست

مقدار مقصود خون بیرون آرند و تصفیه خون با غنی
و صاف نمودن ۱۴

و اثر به مخصوصه نمایند و اگر تمام لا از اخلاط دیگر باشد
پری بدن ۱۵ مواد

بجسب

بحسب غلبه هر خلط تقلیل و اصلاح آن لازم شمارند
موافق زیادتی هر مواد ^{کم کردن} صاف بجالاوردن
و پیوسته طفل را از تخمه و بدایه می نهند دارند و هرگاه

تب ظاهر شود و دریابند که تب جذری و حصبه است
^{و نیابند}

و هنوز اثری از تبور بروز نکرده باشد تعجیل نمایند
^{نشانی}

و خون برون آرند بوضع محاجم و یا ارسال علق پس
^{نهادن محاجم}

اگر تب حصبه باشد یعنی نمرحکان خون کمتر گیرند و اگر

جذری باشد که هیچک است خون بیشتر اخراج نمایند

از جهت کثرت خون و اولیتر آنکه تب سحر حکانی سخت گیرم
بود و دهن تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد یعنی سرخ
علاج آنست که نخست قندری صفر اکثر کنند ملینا
بد و اما یزرم کنند معده بشیر طبع که تب نرم نبود
و بعد به یکین مشغول گردند و اخراج خون موقوف
آرامی یعنی خون کشیدن معطل دارند
دارند که در ایالت ضرر دارد بدانند که بعضی اطباء
در تب جذری و حصبه اگر چه اثری از دانه پدید نیامده

طایفه ای در زمان آری
الجه و سخنان

باشد استعمال مغلفات و تبرکات خون را منع کرد
علیظ کسده خون ۱۲ مکرر کنند
اند و استدلال نموده اند که جوشش خون در نیوت
دلیل گرفته اند
بر سبیل تصرف طبیعت است که مواد زائد را بدینچه
میخواهد از تن بیرون آورد و شک نیست که استعمال
مغلفات آنرا از جوشش باز میدارد و نه مقتضی
میگردد برخلاف تقاضای طبع و ایضا باعث
اضطراب طبیعت میشود و لکن حق آنست که اگر

صفراوت غالب بود از تسکین چاره نباشد بترکید

مبالغه در تبرید نکنند و درین تب ما اگر چه صفرا غالب
نیاری سردی

باشد اما آنقدر که اعضا را تسلی دهد و حرارت غریبه
تسکین دهد و بنشانند عارضی

قدری تسکین دهد و بنشانند و مع ذلک بدین از افقا
همراه این

او مصنون دارد اما اگر اثری از شور بران ظهور کند
نگاه

احتراز از ملینات و مبردات و مغلطات و حبس است

و سزاوار آنست که درین حالت اخراج خون هم شاید کرد

مگر آنجا که جُد ری باشد و خون بنیابت غالب بود و در سر
بنیابت بسیار

که آفتی بنا بر زیادتی خون روی خواهد داد می تواند

که قدری خون بگیرند با وجود بروز ثورات بسیار

تجربه رسیده که چون درین وقت حسب و حسب
لائق ضرورت

حاجت خون گرفته شده بسکی ظاهر پیدا آمده و مرض

بعافیت انجامیده و ایضا و حسب است که نزد

نمودار شدن ثورتی بیمار بجامه نرم و گرم بپوشند

۶۴

و بهواسی خانه معتدل سازند تا مسام بگشاید و عرق
سوراخهای پوست باز شود
خفیف آید و بشور با سانی برون آید و آب سرد
چرخه نوشتند و صندل و کافور بویاسند در تاقوت
و دماغ را یاری دهد و طبع را با خراج ماده بسوی ^{ظان} هر بد
قوت بخشد و هرگاه معلوم نمایند که ماده غلیظ است
یا مسام بند باید که تلطیف ماده و تفتیح مسام نمایند
رقیق و نرم ^{کشادن}
و نشان با غلیظ نیست که دانه بر سینه و نواحی ^{ان} پخته
رند

از دیگر

از دیگرجا برآمده و چهار روز گذشته و هنوز شب و روز با کل
نمروز نکرده باشد و نشان بستگی مسام آنتست که پوست
درشت و عرق کمتر آید با جمله تدبیر لطیف و تفصیح عینی
لطیف گردانیدن ماده و کشادن مسام چنان است
که بر حال مریض نظر کنند که حرارت او بکدام درجه
بحسب آن معالجه نمایند مثلاً اگر نبض و نفس بر حال بود
و غشی و حرارت نندوده و غم در باطن بسیار نباشد و زبان

۶۶

سیاه گشته باید که هوای خانه مایل بجزارت سازند و آب
سرد دهند و چیزی سر نبویانند و گاه آنگاه آب گرم بدهند
باشند و یا آب بادیان تازه و این واسود دارد و لک
که عبارت از لاک است چادر م عده مس قشیر فیت درم
کثیر است درم جمله با هم کرده هر قدر که مناسب اند در آب
بجوشانند تا خوب جوشیده شود چون به نیمه آید صاف
سازند و بدهند بچند دفعه و اگر درین مطبوخ دود در
جوشانده

برک

۶۷

برگ گل سرخ و هفت دانه انجیر و دو درم بادیان و دانه
مویز معه تخم او بپزایند بهتر باشد و بدستور اگر انجیر فقط
بجوشانند در آب و قندری زعفران در آن آمیزند
و بنوشانند نفع تمام دارد و ایضا آب گرم نزد بیمار دانه
شدن
ردای سفت بالا گرفته تا بخار او ببدن رسد چته تریز
چادر کلفت
بشور و تفتیح مسام کشیده الاثر است لکن باید که سر او از زرداء
دانه باز شده آید و فایده مند است
دارند تا بخار بدین نرسد و دو قلق بنار دوا اگر نبض و نفس
نارامی و بیقراری

۶۸

متغیر بود و غشی و حرارت بسیار و سیاهی زبان پیدا
باشد زنهار چیزی جار نشاید داد و همان تدبیر که
ذکر شد ملازمست باید نمود یعنی تن بجامه گرم و شستن
و آب سرد دادن و شمای سرد بویانیدن و در بخت
جهت تفتیح مسام غیر از تجر آب گرم نتوان پردازد خست آنهم
بدون از بخارنا
بنوعی که تلوا سه و خفگی نیارد بلکه هرگاه درین جمیسات
حرارت بسیار بود پوشیده داشتن بجامه ضعیف و غشی

دیقاری

و بیقراری آرد باید که هوای خانه خنک کنند و خوشبو
های بارده مانند صندل و کافور بویانند و بر آینه
باد بیزین به جنبانند یعنی بکپک کنند تا رحمت حاصل شود
ولیکن تن پوشیده دارند با اعتدال تا سردی هوا
بافتازد
بن زنند مگر وقتی که بوییدن بومای سرد کفایه نکند
در تسکین و احتیاجی بود بسرد داشتن قلب که در نیت
روست که گاه گاه جامه او از حد سینه بکتر کنند تا را
جستند

اما احتیاط نمایند تا خنکی هوا جز بدان موضع نرسد
یعنی دل
و همچنین برگاه آبله برآمده باشد و بیقراری و نا آرامی
و حرارت اندرون کمتر نشود و زبان سیاه باشد
باینهمه حال تن گرم داشتن خطای عظیم باشد و هرگز
غشی اقدیمه کی عنایت تقویت دل نمایند و دیگر
عوارض نظر نکنند و ایضا بعد از آن که آبله و حصیه تمام
برآمده باشد شربت های سرد حسب حاجت بدهند

۷۱

قبض و بسط طبیعت ملحوظ دارند و صلا درین وقت طبع
شیب و فرار در نظر
را جنبش ندهند با تمایل مسهلات و اگر طبع خود
نرم شود بزودی بند نکنند خاصه اگر از اجابت طبع
راحت پیدا بود و بدانند که اسهال در آخر حصه
خطر عظیم دارد و تجویس کردن در بند شدن اولاً
خوف بزرگ
بچیزهای قابض مقوی چون قرص طباشیر قابض و رب
یعنی و انای بند کننده قوت بدهند
و مانند آن مفید است صفت آن گل سرخ پنجدرم تخم ترشک

۴۲

بریان کرده هشت درم طباشیر چهار درم نشایت
سه درم صمغ عربی سه درم هرگاه اندک تفاده شود
عیب ندارد همه را کوفته و بخته همراه عرق کلاب قرص
بندند خوراک آن بکشتال برای آدم کلان و ایضا
هرگاه خون بینی افتد تا خون صاف نیاید صمغ و نشایت
کرد مگر وقتی که خوف ضعف بود که در بنصورت ^{جست}
که خون بینی بند نکند به بعضی دوانا نیکه بند کنند

خون بینی است مانند چشم شتر اسوخته در بینی دمند
مجلس است ایضا کند رتیاک کافور هر یک یک جو
باب سائیده در بینی چکانند و بر سر آب سرد ریزند
ایضا کافور یک نخود رتیاک یک نخود در آب افشند
سرگین خر حل کرده در بینی چکانند فوراً بند مینماید
بدانچه در مجلس مذکور است اگر چه خون سیاه باشد و بدستور
هر عارضه که در معرض عارض شود چون بخوابی

۷۴

و سرفه شدید و مانند آن تدارک بنوعی که اصل علت

را نیز موافق باشد توان کرد و هرگاه بشور بر روز کنند

و باز مخفی گردند دلیل بد بود در این صورت لازم است
پنهان^{۱۲}

که طبع رایاری دهند بر بیرون آوردن دانه چنانچه

گذشت و شیوه بادیان و کفرس تازه و خشک

تنها یا هر دو یکجا کرده خورایند در بر روز بشور

لفع تمام دارد فایده هنگام ظهور بشور محاط
دانه^{۱۳} بمبانی

چشم

چشم و بینی و حلق و گوش و شش و روده و بندگاه

لازم است تا این اعضا از صدمه برآمدن وی

محموظ مانند و اگر براید بغایت سبکتر بود و حفظ کل

در اسن ۱۲

بعد از گرمی یا بدام محافطت چشم است

بیان

که سماق در گلاب تر کنند و صاف نموده قدر

کافور در آن افزوده شبانه روز چند مرتبه در چشم

بچکانند و آب کشیند تر و تخم انار ترش و مازو

بهر دانه

بکلاب سائیده قطره قطره چکاندن همین عمل دارد
و اگر آبله در چشم پدید آمده باشد کافور در کلاب ^{فایده} حل
کنند و بچکانند و اگر سرمه اصفهانی و کافور بآب گشیز
بسایند و هر لحظه چشم قطور نمایند سرخی چشم و بشور را که
در طبقه قرینه که از طبقات چشم است ظاهر شد باشد
^{یعنی پرده دوم ۱۲} یعنی جلوه نیت پرده
نفع دهد و هرگاه چشم از شدت پری میل بخور کند
^{بسیار} یعنی از خد قهیر و ن آید باید که بعد استعمال ادویه
^{مذکور}

رفاده بچشم گذارند باز از چشم و بعضا به بر بندند
پتی ^{تلاعی}

تا چشم را فرو نشانده دارد و اگر طفل بقیاری ^{قته} مسیطا

کند گاه گاه بکشایند و باز بر بندند محافظت درون پنی
پتی را دور نمایند ۱۲

آنست که سر که معه کلاب یا تنهام هر لحظه چند قطره در پنی
همراه

چکانند یار و غن گل یار و غن مورد با کمی کافور آمیخته

در پنی کشند و اکثر درون پنی بدان چرب نمایند

محافظت حلق آنست که بعضی ظهور آبله در بدن
نشان

بلکه از وقت معلوم شدن تب جدری و خصیبه
مریض را اگر شیر خوار نباشد که انار معده دانه مضغ
نماید یعنی خاییدن ساعته بعد ساعته و آب او فرو برد
و غرغره بشیرت خروب یا جوشانده سماق و گل سرخ
و عدس مقشر که در کلاب جوشانده باشند نافع است
و مثل این غرغره با آب بسیار سرد خاصه که غرق گلاب
با و مخلوط بود و بر آب انار و رب شاه توت سودمند است

۷۹

و محافظت شش نیست که چون آبله بیرون آید آواز

درست باشد نظر کنند که حرارت قویست یا ضعیف

زیاده یا کم
و مع ذلک طبع بند است یا گشاده اگر حرارت قوی بود

بهمراه این
و گشوده کی طبع نبود لعاب اسفرزه و بجه مانبا

قند
جرعه جرعه دهند بلکه بلیانند تا مرور او بدرنگ

گشتن
باشد و بادام کوفته در دهن بگردد داشتن نفع دارد

و استعمال این لعوق بطریق لیساندن اثر تمام دارد

خوردن

مغز تخم کدوی شیرین دو جز و مغز بادام سفید کرد
یک جز و کثیر الضف جز و ادویه نرم کوفته بلعاب اسفند
یا بیدانه لبسترشند و اگر با وجود حرارت طبع نرم بود
آبکیند صمغ عربی و مغز بادام و مغز کدو و مغز تخم خیار و
و هریک ابریان ساخته نرم بکوبند و بلعاب اسفند
بریان سرشته بلیسانند و اگر حرارت قوی بود و نرمی
در طبع نباشد باید که مسکه تازه و شکر اندک اند

بلیسانند محافطت مفاصل آست که صندل و شیا
مانیثا و گل ارمنی و گل سرخ خشک و اندکی کافور بکَلاب
و قدر کمی سرکه سائیده در بندگاه بماند و اگر بر مفاصل
ورمی بزرگ گرم از قبیل خُرچ که از اقسام دُکُل است
براید ضماد منضج مرخی مثل اسفرزه و گل خطمی و کنوچه
پزنده بست کنند
و کتان و بارتنگ و مانند نخیاب هر کدام که موجود شود
گذارند تا نضج یابد هرگاه خود بخود شکافته شد خوب است

۸۲

صفت
مرهم کافور

زود بشکافند تا مرهم او براید بعهده تدبیر اند مال جراحت
بشدن زخم
براهم نمایند مثل مرهم کافوری و این مرهم برای زخم بلی
چیک که بجز زخم برسد فایده مند است ص ران سفید
دو توله باریک ساینده در چهار توله روغن پنبه
آمیخته خوب یکجا کرده که یک رنگ شوند بعد از آن
چهار توله آب خالص دهل کرده بدست خوب مالند
تا همه یکدست شود بعد همان وقت در آب دیگر نیز انداخته

بکشند

بشونید چند مراتب شسته قیر یا پنجاه بار بعد بر پاچه کشیده
بالای رخسار بگذارند ایضا برگ نیب چهار توله کوفته
قرص بندند همراه کمی آب بعد در نیم پاوست که تازه جوین
انداخته که بسوزند بعد قرص صاف را بر آورده روغن
صاف کرده مگر بر آب شسته بعد مردار سنگ یک مشت
خوب ساییده در خسل روغن نمایند وقت حاجت
بکار برند محافظت روده ها آنست که شربت مورد

۸۴

و قرص طباشیر و رب به میداده باشند هر وقت خلصه
در زمانیکه آبله روی بخشکی و خشک و ریشه گی نماید که
چون آبله از ظاهر تن روی نمی نهد گاه باشد که بقیه
باقی مانده
بر روده مار یزد پس درین وقت رعایت روده ها
بهترین مقاصد است فایده در طعمه و اغذیه صابون
خوردنی نوشیدنی
چپک و سرخکان بدانند که در چپک هر چه سرد بود
و مایل بخشکی مناسب است چون تلخان جو و طرا

ترخان

ترخان جوادل یکپا و جورا پاک کرده نمکوب نمود
بگذارند یکساعت بعد کوفته پوست آنرا دور کرد
در ظرفی بریان کرده بعد کوفته بخیه نگاه دارند و عدس
آب آنرا ترش یا باب غوره یا باب ریاسن^{آمنخته}
و اگر طبع خشک بود و در سینه و حلق درشتی باشد^{روشن}
اما حرارات سخت عظیم نبود تلخان مذکور را با شربت قند
کم شیرینی دهند و شمای ترش منع نمایند و آنجا که^{طبع}

۸۶

نرم و صراحت عظیم بود و سینه و حلق درشت تلخ از
مکرر بریان کنند و بقرص طباشیر قابض آمیزند و بخور
و اگر نرمی طبع بنهایت بود کشک آب از جو مقشیر
بریان و انار دانه و تخم خشخاش که هر سه برابر باشد
مرتب سازند و بدینند و اگر در حلق درشتی بود
و یخوابی باشد از جو بریان پاک کرده و تخم خشخاش
کشک آب بپزند و انار دانه موقوف کنند و دیگر صنایع

حسب

حسب وقایع موقوف بر رای طیب است اما ماد
مناسب کارزار
حصه از آنکه کمتر و تباه تر میباشد و صفرای سخته
خون را تباه میکند هر چه با و دهند باید که سرد و تباه
ماند
چون کشک آب و مانند آن و در کشک آب ترشها
آب جو جوش کرده
مناسب نیز آید اگر سرفه نباشد و اگر با سرفه
بود آب خرفه و آب تربوز و آب کدو و امثال آن
مفید است لیکن این شایء بی ترشی نباید داد و دیگر

کرم از اجازت در این کتاب
مانند خوردن و پختن
له از آنکه برین کتاب
۸۸

اغذیه مروجه فی کل بلاد هر چه مناسب باشد تجویز نماید
طعامهای مشهور در هر شهر
کرد و بداند که ترنجبین و بنفشه در حصبه ممنوع است
منع

انتباه هرگاه در فصلی ظهور حصبه و جذری شایع شود
خبر دادن
اطفالی را که از ده ساله اند بوضع محاجم و ارسال
چاکه

خون بکشند و هر چه در باب احتیاط سابق گذشت
بجمل آرند و شیر دهند و افسد کنند و مسهل دهند

و احتیاط در غذا مرعی دارند و شیر و شیرینی و شرب

دگشت

برگاه خرد است و فواید
آن نیز خشت بخوراند
له از آنکه بنفشه را که گشت
ضعف را باعث پیوسته
و نارامی و دل بدی و در
افروختن سبب می باشد
سوزنده

گوشت و بادنجان و امثال آن خرمای و خربوزه و
وانجیر و انگور و مانند آن هر چه گرم و خون افزا و عر
دهنده صغیر بود از مضر صغیر یعنی شیر دهند و مضر
که شیر خورنده باشد باز دارند و آب
میوه مانند انار بیدانه و آب ترشندی طبع طفا
ل
ملاجم باید داشت و از گشتن و دویدن و آفتاب
و شستن نزد آتش و نظیر آن هر عملی که گرم کننده

بود منع شدید باید کرد و بهترین اغذیه درین موسم
خوردنی وقت

بقول سرد و ترش مثل پالک و کدو و خرفه است
سبزیها

و تناول گوشت گاه گاه اگر بقولات و ترشها اصلا
خوردن سبزیها

کرده باشند مجوز و استعمال شربت عناب شربت

که در که بپندی کیور او سفوف طباشیر که پیشتر گفته شد

و قرص کافور ص کلسر سه درم طباشیر سه درم صندل

سفید دو درم تخم کاسنی تخم خرفه پاک کرده مغز تخم

کدوی

کدوی شیرین تخم کاهو هر یک دو درم کثیرا یک درم
کافور شانزده برج همه را کوفته بخیته همراه لعاب اسفزه
قرص بند خور که دو درم برای آدم کلان و اشغال
آن مفید و غسل کردن بآب سرد نافع است و شیره
قدری نوشانیدن مانع بروز آبله است در آن سال
و اگر براید زیاده بر چند عدد نباشد و از عجایب است
مکرر هفت تنبیه بسیار باشد که چون آبله بر آید خود

۹۲

بخود بهتر شود و واجب پز اندن و خشک ریش
جدا کردن نیفتد و گاه باشد که بدین احتیاج شود
لهذا این تدبیر تلاشه ذکر می شود تدبیر پز اندن آبله
باید دانست هرگاه آبله براید و تب و بیقراری کمتر شود
و نبض و نفس بحالت طبعی آمده باشد بدانند که
آبله دیر خواهد نچست باید که با بونه و اکلیل الملک
و بنفشه و خطمی و سبوسن گندم مفردنه یا مجموعه

در آب

در آب بپوشانند و در دو ظرف نهاده زیر جآ
نهنگی پیش و یکی پس تا بخار لطیف او بپدن
رسد و آبله آبناک شود که پختن وی همین است
و بعده تدابیر خشک کردن نمایند و هرگاه با وجود
بروز آبله تمامی حرارت و بیقراری کمتر شود و بعضی
و نفقش بحال طبیعی نیامده باشد علامت خیر نبوده و بقیه
اصلی
خشک کردن آبله هرگاه آبله تمام برآید هفت روز

۹۴

بگذرد و تمام پخته باشد بگرند آنچه بزرک باشد زین
ز ریشکافند با پستگ و آب او بخورند و نرم خشک کنند
و بعد کله سرخ یا برگ مورد یا صندل یا چوب گز
سوده در زیر دامن دود کنند اما در تابستان
کله سرخ و مورد و صندل تخم کز و ن بهتر است و در
زمستان برگ سوسن و چوب گز صوابتر است اگر موضع ریش
گردد کله سرخ و صبر و کندر و انزروت و خون میاوشان

بشد

۹۵

هسایند و بر جراحات افشانند اگر آبله بزرگ و بسیار
پاشند

آب باشد برگ گل سرخ سوده یا آرد از زن یا آرد

جو در جای خواب اندازند و بیمار را بران خوابانند

اگر پوست خراشیده شود برگ سوسن که تر باشد

از شلخ جدا کنند و بکسترانند و برگ گل سرخ و برگ

مورد سائیده بر فراش پاشند و گذاشت ریگ
جای خواب

نرم خوابانیدن سیرج الاثر است و در یکروز نفع میکند

از دود فایده آید

۹۶

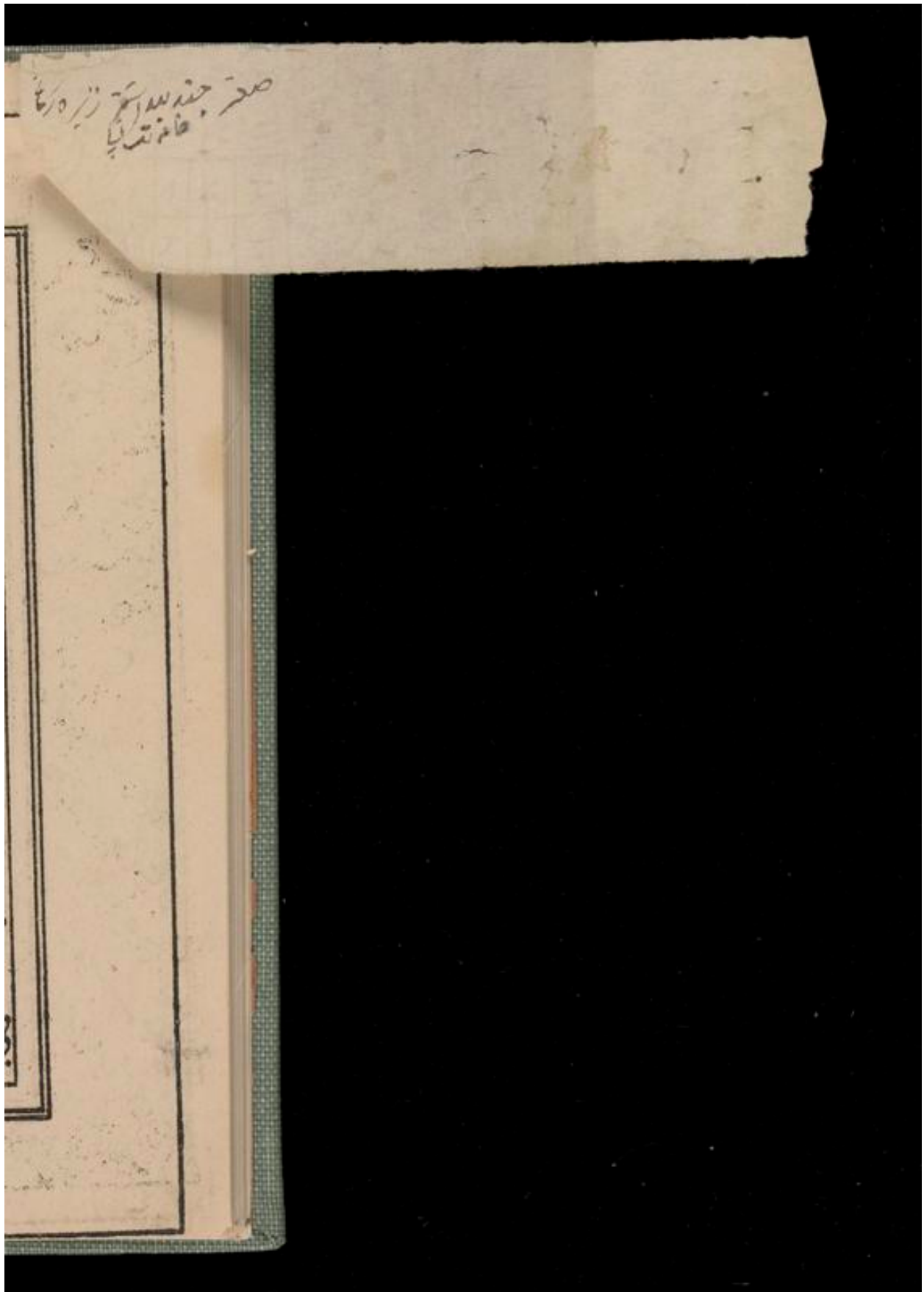
و اگر آبله دیر خشک شود از نمک آب چاره بنشد
صواب آنست که عدس و برگ گل سرخ و پوست
گز تر شسته اند را آب پیزند پس در آن آب قدری
نمک اندازد و بپزند پاکیزه نرم بدان تر کنند
و بر آبله همی دهند تا آب نمک در آن اثر کرده و در
خشک کند اگر حرارت قوی بود قدری کافور
و صندل سوده نیز درین آب حل نمایند و برگ سید

و سفید

وسفید آب قلعی و مردار سنگ باریک ساییده
پاشند و آبله را که ریش گردد بمرهم کافوری
تدارک تو آن کرد و همچنان جرحت اگر در بینی بود
استعمال همین مرهم کافوری نافع هست و چون آبله
خشک شود از آله خشک ریشه نمایند به خشک
ریشه دور کردن بدانکه خشک ریشه آن پوست را
گویند که بر ریشه پدید آید هرگاه آبله خشک شود و

صمغ و سفید آب قلعی و مردار سنگ باریک ساییده
پاشند و آبله را که ریش گردد بمرهم کافوری
تدارک تو آن کرد و همچنان جرحت اگر در بینی بود
استعمال همین مرهم کافوری نافع هست و چون آبله
خشک شود از آله خشک ریشه نمایند به خشک
ریشه دور کردن بدانکه خشک ریشه آن پوست را
گویند که بر ریشه پدید آید هرگاه آبله خشک شود و

صمغ و سفید آب قلعی و مردار سنگ باریک ساییده
پاشند و آبله را که ریش گردد بمرهم کافوری
تدارک تو آن کرد و همچنان جرحت اگر در بینی بود
استعمال همین مرهم کافوری نافع هست و چون آبله
خشک شود از آله خشک ریشه نمایند به خشک
ریشه دور کردن بدانکه خشک ریشه آن پوست را
گویند که بر ریشه پدید آید هرگاه آبله خشک شود و



ریشه نماید بگرند که خشک ریشه چه که نه است اگر خشک
و بار یک باشد و زیر او هیچ تری نبود باید که قطره دروغن
نیم گرم بچکاند تا زود بیفتد و بهترین روغن بادریکا
روغن کنجد است ولیکن برآبله روی عوض او روغن
پسته بکار برند که از روغن کنجد داغ میماند و اگر سطل
یا اندر زیر او رطوبتی باشد آنرا با آمشگی بر دارند
بی استعمال روغن و رطوبت از زیر او خشک کنند

۹۹

پس نظر کنند که عمق دارد یعنی به پوست فرورفته است
چری
یا نه اگر فرورفته گی دشته باشد زور صبر و مری
پاش
وزر د چوبه خام و مردار سنگ و اقلیم پای نقره
چرک
که چرک آنت و سفید آب قلعی و سدر بیاشند
و اگر عمق ندارد و با پوست برابر بود شکری سفید
و نمک ساینده بر آن پاشند و بگذارند تا دیگر
باز خشک ریشه آرد و آنرا نیز با بستگی بردارند پس

۱۰۰

نظر کنند اگر زیر او همچنان رطوبت باشد همان طریق
تری^{۱۲}
که گذشت بعمل آرند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت
نیست و اگر دیگر بار خشک ریشه آرد بروغن حیر
پوست جدا کند
کنند تا ساقش شود و هرگاه آبله شود و نشان او بماند
اقادون
از آله او سخنی خشک آرد با قند و مغز بادام و مغز تخم خربزه
دور کردن
گرمه و برنج لک نبات و آرد جو هر یک مقداری نرم
کوفته بسفیده تخم مرغ سرشته بماند حمه قار و زن غیر
باد آبله که مشهور است

جملات

جبات بزرگ متفرقه است که از اعداد توان شمرده و خا^{صه}
 دانه^{ها} جدا
 و لیست که بی تب باشد و عقل برقرار و نفس قوی
 و او اسلمترین انواع است و آنرا باد آبله خوانند و ی
 خود بخود زایل شود و محتاج تبدیلی نیست و اگر حسب^ج الاصل
 در کار شود آنچه در حدی مضبوط است سبکتر از آنست^{فقط} که
 چیک بود یعنی گفته شده

خاتمه

تألیش سجد حکمت آفرینی را سنده که نوع بشر را بحکمت^{باله}

شرح خاتمه مستغنی است از بیان
 تفصیل

۱۰۲

خود عقل معاش و معاد عطا کرد که بتدایر باینده و سلیقه
شایسته در حسن انجام امور دنیوی و اخروی خویش ^{خسته}
باشد جل جلاله و عظم نواله و شنای لا تعد رسالت نشینی
زیند که بظننت کامله خویش طریقه حسن معاشرت ^{مصلح}
دینا و آخرت ایجاد فرموده که هر کسی از آن دستور العمل ^{مصلح}
اصلاح حال خویش ساخته باشد علیه افضل الصلوات
والتحیات و علی آله و صحابه اولی الشرف والبرکات

اما بعد

۱۰۳

اما بعد متوقع اجر عظیم کمترین بندگان درگاه کریم عبدلتر
و محمد عظم و احمد جان و محمد ابراهیم بن خدمت ارباب
فهم و فرست آنکه درین آوان فیض بنیان این نسخه بنویسند
پیرامون احسب الامر جلیل القدر حضرت گهسان خدیو
پژوه علی حضرت شهریار باکمال تصحیح و تنقیح از نسخهای
مستفاده طبع نموده ایم ختم تقدیر حصول اتمام التمسعی
شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و سه صد و نوزده هجری حسن انعام
۱۰۳۱۹

۱۰۴

پذیرفت پس ترصد از بندگان با اخلاق و خوردهگان برود

و از غافق است که هرگاه از مطالع این نسخه کیفیت حاصل

کمینه های پنجم از بدعای خیر یاد و شاد فرمایند الله استجابت

خاتمه طبع

الحمد لله المکرم این کتاب نایاب این نسخه را جواب در عهد معد

به حضرت پادشاه اسلامیان پناه حامی دین مبین سید سلیمان

امیر ابن الامیر امیر حبیب الله خان خلد الله ملکه در مطبع دار

کابل با تمام خادمستان حاجی عبدالحق مهتم چاپخانه مبارک نظر

زیبارقم غلام قادر کاکری در بیست و نهم شهر صفر المظفر ۱۳۲۲ از یو

پوشید

